مدید شده که سفید بود و اگر بادی بلغم در کام سنه باشد علامت او آنست که ان بول

سفید رنگ بود قطره قطره بچکد غلیظ بود و سای علاج مذکور از جهت ملسایی

که از باد و سنه شود بکار برند که سفید بود و اسب جلمت بدید باشد و دوا از هم

در معالجه اسب که در شکم او کرم باشد چون اسب را شیر بینی و جرم بسیار دید

کرم در شکمش افتد و از باد در شکم شیر کرم شد اگر چه علامت او آنست که اسب

مثل علف خوردن نکند و روز بروز لاغر شود و در شکمش پیچ کند و سری و بدید

ازو بر دو دو سر کشش نرم شود علاج ان بزرگ کابلی حمود و از هر یک استیر

و سطرح و للعلد را و رنحسل و نانکیک و زرد چوبه و تنبول و پوست نیک

از ادویه مذکور هر یک یک درم بود و بحجه مجموع کوفته قسمت کنند هر روز یک قسمت

ازان باشتاب گاو جمع کنند و اسب را دهند که کرمهای در شکم اسب باشد بمیرد

و با سرگین بیرون آید و تنبول و پوست نیب و هلیله و بلیله و آمله از هر یک ربع سیر بکوبند

و باد و سراب بجو شناسند چندانکه توزن هیچ بسر آید و دو سه مرکب و از آن

سر زنند در ربع سیر روغن گنجد در سوک بخته بنام زنند و در وقت بستن اسب را بدارند

که علتش باز دفع شود و بصلاح آید باب سیزدهم در معالجه اسبی که از شقه و رحم

که برو گسسته بحور گردد بدانکه اسب چون بسیار دوانند و اسبی که سنگین برو نهند

و راه دور برند مانده شود [illegible] عاجز شود و معلول گردد علامت او آنست

که دم بسیار زند و از خوردن باز ماند و سر در افکند و پوستش سرخ گردد و علاج او

تمام اندرش روغن [illegible] تا [illegible] و ترب ارکان و اطراف پهلویش [illegible] شد

و ادویه و اغذیه حرارت [illegible] خوانند و [illegible] بسیار [illegible]

دارند و جای بستن او باید که گرم باشد که علت دفع شود و بصلاح آید

و استادان هند [illegible] برو سوار نشوند و آسوده دارند باب چهاردهم در معالجه

اسبی که [illegible] ورم شده باشد چنانکه نتواند گشاد و متصل آب از وی [illegible] آید

علاج او [illegible] اسب [illegible] بستانند [illegible]

کم کرده

گرم کرده سحق کنند که نافع باشد و دیگر ربع سیر روغن گل کنند ملح و روغنی از اسب بر برید

که نافع باشد بوعلی گفته سعوط زنبق و کهربا زنبق و بلیله و هلیله ابله و هوا و بو

و کلوبی از هر یک نه درم بکوبند و با شب سیراب بخورانند چند آنکه بوران

چهار سیر اند و یک سیر بکوبند و در آن آب بریزند بعد از آن شش درم زنجبیل

و نه درم نمک سنگ و فلفل دراز و کردار از هر یک شش درم بکوبند و بیخته و داخل مویز

بیخته کنند و ربع سیر شهد و روغن کنند و روغن سیر از هر یک نه درم با آن

با هم بدهند و شب را بدهند که نافع باشد والله اعلم بالصواب باب یازدهم

در معالجه استسقا که با ورم و صفرا در طبیعت او غلبه کند و طول گردد و سرمان ماندی

این علت را ابر انبت گویند علامت اول آنست که تمام اعضای آب جسک شود

چنانکه هیچ طرف مواد گردد و مشابه خون کند و سرفه و دوار در وی و چشمها

سه هند و متصل بخواب رود و دوانده پس گرم شود و لطف عق او گم گردد و

ما لها نشست شود و در گذارد و معزا کرده و از حمران با ربا بدایش حمیت

صلاح نبیند و اگر جائی که درین حیثیت ملزم شود و از خوردن باز ماند دوا این است

علاج این تخم انیسون دو درم و تخم کدو و تخم خیار و بادرنجبویه از هر یک یک درم

و نبات ربع سیر مجموع یکی کرده بکوبند با ربع سیر روغن و دو درم شهد ساده بدهند

و اسب را ندهند اگر خواهند حقنه کنند هم همین دارو بکار برند و اگر از سر آماس

مالند همین دارو بدهند که سب وارد خور اسپان کرده با شیر و روغن

و نبات بدهند که نافع باشد و اگر این ادویه نخواهند بر وداع کنند با آب شیر گرم

در معرفت اجناس آماس اسب و معالجه آن حکما چنین آورده اند که آماس اسب

از شش علت آماس کند اول از باد دوم از بلغم و سردی سوم از صفرا و گرمی چهارم

که از باد و بلغم و صفرا یکی شده شود و اعضای اسب از آن آماس کند و آماس

پنجم از آن است که زخم و زور بر اسپ کند و اسب را در شکم آماس آید

ششم آنکه چون او سوخته گردد و آماس پیدا آید ششم از زنی که اسب بشکند یا زخمی که

خورده باشد و در علاج آن تعلل کنند بدان سبب پیدا آید یا زخمی که خورده باشد

و در علاج آن

ان
علاج

شود و علاج آن بعلل کنند بدان سبب پیدا کنند تا زخمی که خورده باشد و ورم را

معالجه کنند بدان سبب اماس کنند علامت اماس که از باد است آنست

که چون دست بران نهی اماس مذکور بسر رود و نرم شود آنچه از زکام و خلط فاسد باشد

سرد بود و اماس که از گرمی و صفرا بود گرم باشد و زرد بود و اماس سخت شود و اماسی که

از سبب [illegible] همه [illegible] باشد تا اکنون [illegible] علت با هم جمع شده و این سبب را

اماس کرده اماسی که از رحم و [illegible] باشد علاج این اماس اول آنست که طبیب العمل

که [illegible] آن [illegible] گوید و این [illegible] وجه شود و [illegible] مثانه شود و این

کلیست که [illegible] و [illegible] و حیوان و غیر جمع کرده باشد و [illegible] و

و [illegible] کرده و [illegible] با هم جمع کرده و هر جا که اماس کرده باشد بالید که اماس مذکور

را فرود [illegible] و با برود [illegible] اماس اگر جای [illegible] که رگ [illegible] بوان گشاد و [illegible]

و الا از اماس [illegible] کنند و چون [illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible]

سه بار روز دست بدهد و ابلیمون از برگ سپستان و درم کوفته بجوشانند با هم بسیر روغن زرد

سیاه مرهم که اسب را بدهند که نافع باشد و دیگر در معالجه آماس که در میان

ناف و شکم اسب پیدا شود و این آماس را رگ زدن و خون گشادن

همان سبب از معالجه کردن اما دوا اینست که از خون رگ گشادند و بسایند و

ناو سیاب کاو بسایند و بر آن آماس ضماد کنند یعنی طلا کنند و اگر این آماس

از باد و بلغم بود ساحی کهار جهار روز با هم بسیر روغن اسب را بدهند و برگ

کنسوی و برگ ورن و حرلای با هم گرم کرده ضماد کنند و بر وطی حرکت بسازند

و علته آماس بر سید بدکه آماس فرو نشیند اما آماسی که بتمام سر و روی اسب بگیرد

علاج او از رگ از کام بگشایند و از اطراف گلوش نیز و اگر آماس فرو ننشیند

بر تمام سر و رویش حجامت کنند و خون بگیرند که نافع باشد و اگر آماس بدگور

بر تمام سر و دهان اسب بالعلها آو بر تشنش بسیار بگیرد و این نیز از آماسهای دیگر باشد

بدر دوا بدی است و هر روز لاغر شود و از خوردن باز ماند علاج او بعد از حقنه کردن کسید ل

و روغن گل کنند و نشسته بر کت اگر ها هم بیمار نباشد و بر اساس بدگوزه بمالند که نافع باشد

و اگر درد شدید احمر و داغ کنند و این جا سعی نشد بیماری دفع شد اگر ناب و گل سرشف

با امراض هم احتیاط باید که بسیار ماند ... بی خواند باب سهد و دو معروف

سرفه امراض و معالجه آن سرفه که از باد باشد علامت آن که سینه

از بینی آب آید باید که غذای او علاج او دو بهمول دو سپید و بابونه هر دو ده

بجوشانند حدا که نوزن دوازده سیر آید یک سیر بحل کوفته و بیخته باجهار

سیر روغن و جهار سیر شکر سفید هر دان آب بیامیزند و یک بحکوبسانند

حدا که نوزن جهار سیر آید و بر روز سیم سیر از آن آب در وقت صباح

بجوشانند که نافع باشد و علاج دیگر بعمل نه درم کوفته و بیخته بر روز یابم سیر شکر سفید

و نیم سیر سفید بیامیزند و آب را دهند که نافع باشد و در جنب و مع کرده

اما سرفه از صفرا و گرمی پیدا گردد علامت او آنست که از بینی آید سیر قام

اگر در اول حال علاج آن نکنند کار بجایی رسد که چون سرفه کند بجایی رسد که

چون سرفه کند بجای خلط خون از سینه آید و سبب لاغر شود و مطلق

خوردن نماند و این بیماری صعب سرفه صفرا بدشواری علاج پذیرد علاج آن

[illegible] در محلل از هر یک ده درم کوفته بیخته با ربع سیر روغن بادام سرشته و

[illegible] را دهند و دوری [illegible] و اگر کودک باشد و تکرار [illegible]

علامت او آنست که از سینه آب [illegible] و سفید باشد علاج آن

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] از هر یک [illegible] درم کوفته بیخته با [illegible] درم

و [illegible] سیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible] از هر یک ده درم [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] از آن [illegible]

و [illegible] وقت [illegible] [illegible] [illegible] که شفا یابد و گاه باشد که [illegible]

[illegible] شده در [illegible] و [illegible] سرفه کند و علامت آن سرفه

سوار شد باید که بوقت سوار دو بار الله اکبر بگوید و بعد از آن
الحمد لله سه بار آن است که رقعه بوید که نسخه کسند حضرت عیسی علیه السلام [illegible]

آن باشد که علاجی از تیر بد نشانهای بد کور سپید را باشد اول حجت [illegible]

شود و حرارت سبب [illegible] و کل [illegible] مالک [illegible]

اشکمه [illegible] و آن پیدا کند و [illegible] شدی [illegible] کوید چون در

شکم [illegible] این علت [illegible] شود و آن [illegible] کند و [illegible] اند

اگر [illegible] وجع [illegible] الله [illegible] شود و [illegible] اندر

باشند علاج او [illegible] ادویه

[illegible] بگوید [illegible]

و [illegible]

و [illegible]

[illegible]

[illegible] روش

و یک سبب دیگر تحلیل کوفته و بحه در باب ابدان چه ما ذکر ساختیم چنانکه روم

ماند و هر روز و هم سبب آن تحلیلش نرسد که علت دفع شود و بر طبع کر

و بود اول و در دم سوزان رخمی که اثر کنابین سر کوبند و در عمل از ترکیب ادرار

کوفته و بحه با یک بار و حس کشیده حاجت شد و است برسد که تا دفع باشد

تو ند که هیچ بر جا تر و حس بیسو از ایند و مقدار ده درم جا گیران با یک و نیم باو

شهد اسهال است را بدند که بسبب دفع شود بابت لو درم در معالجه

است که علت ذوق بیند اکنده و در سند که نفس کوشند و این علت از اسبابی

که بواسطه افتادن از جایی بلند یا سبب رسیده باشد و یا از کسی رسیده

صلاح سنگین و یا از سبب اشتغال که از راه دور کرده باشد باید که لواری

ما بحاسی که جو زر ده باشد و در عصابی او خون فاسد جمع شود

و سبب آن ضعف و ناتوان گردد و ذوق بیند اکند و این مرض را اسهال الدمی

و او بیمار بر
کشش گویند علامت این علت آنست که او در روز بروز لاغر شود و شکمش
بزرگ گردد و در جستن پا از سوی پی او بر وید و او را شکش بسته شود
و نشاط و تیزی از او برود و رنگش زرد شود و سرخ شود و اعضا سست شوند و اندر دمش
گرم شود و اشتهای او کم گردد و دایم سرفه کند و سطر حال آن نماید که سالها
از جور دل
رنج کشیده است و اسب را این علت سخت شد اگر تیز بد والا که درین جمله
نماند است چون اسب غوری باشد مرضی در سینه باشد صلاح پذیرد و علاج او
آنست که از کند حمار احتان و مقله و سقطی و اوله از یک سه درم کوفته و بیخ شراب انگور
علتش دفع شود
هر صباح بدهند و در بالای آن یک سیر شراب هندی و در حلقش بریزند تا
گویند اگر چه بیمار او بلعلاعه زیر یک سیر روغن گاو بجمله در وقت دارو بکن تا
بجده هر صباح ناشتا بدهند و در روز شب للعلة را و تا نیمروز آکله
او یک سیر روغن در دو یمن شیر گاو سفید کرده در حلق اسب بریزند

که معتقد بود [illegible] و [illegible] روی [illegible] شد و

[illegible] اسلام [illegible] بیش آمده و [illegible] از اطراف [illegible]

[illegible] شد و دیگر [illegible] با کوشش [illegible] با کوشش [illegible] مقدار

و در سر طمع نموده [illegible] علف [illegible] شد تا [illegible]

و [illegible]

تا [illegible]

و [illegible]

و [illegible] شد و [illegible] او را [illegible]

[illegible] او [illegible] شد و [illegible]

[illegible] او [illegible] و [illegible] و

و از اطراف [illegible] شد [illegible]

۱۰

[illegible]

زنجبیل و فلفل دراز از هر یک شش درم کوفته بیخته با نه درم شکر تبرزد

واصل نیم سفید شهد باشیم شراب کرده شب بدهند بعد کر

ملینه و بلند وادویه ترکیب نیست اندک کرفت کلما و کوفته با سیراب

بجوشاند چندانکه بوده مع سفید صاف کنند و القدر

موتک که وران اب نواله خجنت سرند و است بدهند

که بعد از آن فکر دو دیم سپید شهد و یک بیم باور روغن و شیر سپید

با هم امیخته شیب جفته کنند که بعد بود با کسب و کلم و سحال بسحر اسنکه

از نمک سنگ بسیار خوردن معلوم کند از انکه بعضی مردم خوران است

دو اینها را از راه دور ارند و نمک در ایشان خطا است از انکه

طبیعت ایشان گرم است و خوردن دوا بسیار باید که از دور برند کرمی و

زیاده شود و کم نشود اگر در آن حالت نگاه کند و بیند سفید و درونه اسپ

سبز شود و بلک نباشد از و اسپ را کمک بسیار رساند و او بسیار او را

این علم گفته‌اند که اسپ کلان اگر سه باشد و دو و اسپ میانه را کم کسید

و اسپ خرد را کمک باید که هرچند باشد ازین و دیدن کم بسیار شد

و اگر در این کتاب بسیر بدبو نشود بسیر حال اسپ و آن علامت درد هم

علامت بیضه او اینست که ازین رو و ضعیف طبیعت اسپ علت کند

نشه شود و جائیکه سرچند خورد و سنگی خود و در اعصابی او

و اگر کسی حرام و آن اسپ سر فرو سد اگسد علاج او اینست که در

تالاب یا در جائیکه آب بسیار باشد بشوید و ساعتی در آب

بدارند و باز بیرون آرند و گل ولای تالاب بر تمام اعصای او

طلا کنند

طلاق کند اسب غنی ندارند با جنگ شود و با اسب و اسب

بزند و با آب شود بیند و بیرون آرند یک اسب بسر کرده سر رویش و

سیاه بیند و در حلقش زر که مقصد بود و از مرغ و با طاوس شود ...

... بیند و اسب را ببیند که در وی می شود و علف کیل سر بعی

دو اسب دیدن او در جای اسب و سر بیند که علت مرغ شود شد وان

اگر ... را لون و با بر گوید والله اعلم بالصواب تا ... مجلس

اینکه اسب حرون می وقت مرض کند که راه دور

برده باشد ماند و بنده با بر بار گران عاجز کرده باشد حرص ...

اگر اسب ... کرد ... وی ... شود و ... ان

سبب ... مخصوص ... او است که سرکش و ... ش

... اسب ... شود و ... علاج او ... س

که در سیندی اعتدال بود با مقداری روغن کنجد بنا بر بدو گرم کنند چون [illegible]

بر اعضا الیس مالیده شود دیگر از آن [illegible] کاه و [illegible] اند [illegible] و یکی [illegible]

و نمک ملح و نمک [illegible] و مقدار [illegible] از [illegible] مجموع [illegible]

و بار روغن [illegible] شاه [illegible] بهم [illegible] و رفت [illegible] که [illegible]

و در بالای آن دو سه [illegible] که از [illegible] حلقه کشند

در حلق [illegible] بریزند که [illegible] بود و الله اعلم [illegible] باب [illegible] و ششم

در علاج [illegible] آنکه از روغن [illegible] چون [illegible] آنکه چون

الیف را از روغن [illegible] را [illegible] تا [illegible] کند [illegible] گرد

علامت آن است که [illegible] او [illegible] باشد و سنگینی [illegible] و

[illegible] کنند و بار [illegible] و دلیل [illegible] کنند [illegible] لباس

بعد از آن [illegible] کنند علاج او [illegible] باشد انشاء الله [illegible] میکند

حمد الله که بپیشتر اند سرد کنند و نبات سپید را حس کوفته و در نمک سنگ نان بیامیزید
و هست ما این حال انست حقنه کنند و ملایکه اینک و بیش از این حب حیار زر و بللادر
و ح از ترکیب سیس قدر و نمک سنگ نیم درم کوفته بیخته با نبات سپید قرات حلبی ابریدور آرد
ساینده که رحمت و وضع سود دمات کسب بجهار ان در صعابیکه از سکه ان سار حرکه ون علت عام
و نحس معلول کردد در کسر سوده مانکه اسکی کرد و رام باشد و موسه بید بد و
ملفل کرد و نمک از ترکیب حبار درم و نمک سنگ نیم درم کوفته بیخته با نبات بسازند
و نبات مخلوط حقنه با سب ساینده که رحمت رفع کرده اند که استاد این قرص گوید انکه
که اگر درد ام سبب علت بود دره و رحل سده باشد و اگر سبب بحر ز داد
و بلغم و صفرا طبع او علت کند علامت ان ارباد باشد و حرکند و اندامش
کرم شود و عطش و بیهوشی و دلاسه شود و بریا عیب سفید و سرحرد و علاج ان
کل با لاب اورده کرم کند و بر اندام کمال اسب ما بیده و نمک بسیار و سنبل حا انکه

مذکور شمار حلاوت زنند و نه درم نمک سنگ و پسین درم جو دال و نیم سیر روغن کنند

در میان آب بسیار زنند و اسب را حقنه سه دو بار کنند یکی اسبی را که تنحیه بسیار زنند

اشتهای او کم بود و هر چه بخورد هضم نشود و مدتها بعد از آن سرگین کند و سینه اش

سنگین شود و تا در شکمش افتد علاج آن است که اطراف سینه اش تا از پهلوی او

رگ بگشایند و سعایتی که پیش از این مذکور شد بکار برند که نافع بود و دیگر گاه باشد

حسب را

که از بند قطع شکم اسب برآید و سر گیش هم خراب کرده و از آن

گریبان شدی اینچنین بسیار کم شد و در این جنس اسب اگر در آن تا باید

و شکمش بجهد علاج او آنست که دانه و رحمل و ملیداد و نمک سنگ و نان جل

نیم جل جو درد که سوره سخت شده باشد و بیل چرب است که در [illegible] آجار

می [illegible] زند جهت رفع این مرض با [illegible] هم ببندند و [illegible]

چهار درم کوفته و صحنه بیرون [illegible] سیر [illegible] یک درم [illegible]

بر اندام ببندند که نافع باشد [illegible] علاج اسب را [illegible] ده درم

و کوفته سعتم سیرده درم و کتان بیهل و اندر جو و موسیر و سرکا از رب اسبال

دهم ادویه که ذکر رفت کوفته مقدار سیم سیر این ادویه با یکجا و شش اسب برسد

که سفال باید بود کرده ع و کوزه از رب باد و یک سیر ع بدهید

و نمک سیر حوران و کتا و روغن در حل آن کنید و اسب را بدهید و بسته او را

ولیده بدهید و اگر سیر شود ضعف روز بدهند بعد از آن شود با شیر از ع

و گوشت بدهید و اول روز اندک دانه بدهید و هر روز بیدا ع زیاده کنید بی

تا بحال خود آید و رحمت رفع شود تا بست و پنجم و معالجه آن شکم علف اسب

شد اگر دست و ساق پا بر زمان بندی رنج گوید این علف از خوردن وا ماند

و رباذی علم شد شود با آنکه اسب دکر جرد و هر جا با ماش با بسنگی

و رس شود و با بر سمای سیا و بده کردد چون در بیداری آن بعلل کردد

در بس بد شوار علاج بد دوای جهت خشم بر ولیت و پای اسب شد اشود

علاج آن اول آن جای که ریش پیدا آید و آب سرد بدارند عسل بحل و سطح
کرده و ... و ... از رنگ ... درهم مالون کاو سحق کنند و بر
که باشد بر آن ریش مالند تا رخنه ربع شود بوعده دیگر ملینه و هیچ اگر ... عسل
و مالحی و نمک ... و ... و هیچ سرکه و از رنگ هیچ درهم تا مشتاب گرم کنند
و در جای که ریش باشد طلا کنند بوعده دیگر سنف و ... از رنگ
... درهم مالون کاو سحق کرده و بر ریش او مالند که اصلاح بیاید ...
... تا ... شود و ربع ... و ... درهم ... مالم
... و در جای ... که ... طرف ... شود بوعده دیگر
... و کاو ... و ... سطح و ... جسک ... و بر ریش ... مالند
... که جسک ... و ... شود بوعده دیگر ... و ... او
... از رنگ ... و ... تا ...

۵۵

حل کنند و قدری از دوا به دکور در آن ایام جدا کنند و در پس این باب بسیار

مساوی باشد و اینک حل شده را در حرف بنا و بعد از آن فرو

که شسته باشند باز تا وقت بگشایند که بجای آن شیر در کار نشود چون

رفع شود و الله اعلم بالصواب باب سیم در معالجه آبله که کم رسد اگر

بدانکه این علت از حرارت و خون غالب شود و طبیعت عاجز شود و آثار

آن بسیار ظاهر شود علامات آن ضعف اعضا و سستی رگ بگشاید

و از سر دو دست سرو و کتف کار و بار آن تمام شود و اگر روز گذشته باشد

طلا کنند بعد از آن در تمام اعضا بمالند که مفید بود و بعد از آن سنگ و هیچ کرم

و تخم حرمل کشنیز و ملعقه از سطح ار ربع سیر کوفته و بیخته

با هم سرکه بیرون و هیچ سر و کار و تمام و بر اعضا طلا کنند

که مفید بود و بعد دو نوبت هر روز سر و دل تا بنشیند در جای آب

که تا مع بانه وار و لنده ه مو نه دهند که زحمت رفع شود و مالت آب گرم و سم

اسب کرد و معنای آنست که بر سر او انبار برآمد از زبان شود [illegible] گوشت و آن

از گساری روغن و پیه بچه داده شود و اگر این ابها خصوصیت

اسب برانداز مهم و در کام باشد و نشنش علت کند از شور او کرمی بود و اگر

سر گل کاه و پاهای او طا بر شود از پا دور و آن اسم اگر خورد بود مقدار

دانه اهله است و سر کشش بعد کرد کمان سبب علاج آن اول نشتر

اسم ها را بشکافند و حرکت کند تا باشد بیرون از دو پی آن سبزه

رفوم بر کنند و با سبزه آب و بعد از آن سم روغن [illegible] شاید و [illegible] توتیا

مسحی کرده روغن [illegible] بر ابر ها طلا کنند [illegible] و زنجبیل [illegible]

و مانند [illegible] ترکان گلوار [illegible] الاجی و [illegible] سر [illegible]

زرنیخ و پوست [illegible] ها و [illegible] او [illegible] ربع [illegible] مجموع

٥٦

نمکی بگویند و صوت قیمت کنند و هر روز یک قسم آنها باشد اسب سرا

بخو بشناسید چندانکه بنوشانکه آب برآید صاف تا مدتی چون سیر شود

و وقت صبح در حلق اسب بریزد که تا صبح باشد و بعد مکرر روغن بپیه

هر روز یک دم باشد و در حلق اسب بریزد که تا صبح باشد و علف ... حمرا

و چنین آورده اند که اسب هر گاه احوال در هوای گرم دارند خوارش بخو ...

و فاسد شود و از علت حرارت باشد گاه باشد که ... ساعتی ... از ... گلو

تا به اطراف گردن اسب بماند و این علت ... که مذکور شود ... را

درین ... سم ملال بود و دوا ... علامت ... که ... حکید

و اگر ... مضطرب شود و بیهوش گردد و ... بر زمین ... علاج حنش

چنانکه مذکور شد ابتدا را ... در میان ... باشد باشد

بحم ... اگر ... را ... در میان ... بود علاج نکند که فایده نشود

و آن اسب بمیرد و اگر بزرگ و دیگر بود آن زخم و جراحت که در آن دمل باشد

بیرون آرند و بعد از آن فتیله سحیق کرده بر کشند و بعد از آن [illegible] داغ کنند

دیگر بار و شنبلیله [illegible] معجون ساخته [illegible] بر نهند تا نیکو گردد باب

که از گرمی که در اندرون اسب باشد و آنرا [illegible] و اعضاش برآید و پخته شود

و آب از آن روان گردد علامت گرمی است که جمیع بدن گرم گردد

و مفاصلش زرد و دم بسیار زند لاغر شود علاج آن برگ [illegible] برگ

کبر [illegible] برگ [illegible] و آب [illegible] بساید و چون آب سرد شود بر اعضای آب

چرب کنند [illegible] هم [illegible] هم [illegible] و برنج هم [illegible] و [illegible] سیر

کوفته و بیخته با هم [illegible] و [illegible] کنند و هر روز یک قسمت از آن با هم [illegible] روغن

[illegible] که [illegible] باشد تا [illegible] در [illegible] او [illegible] کند

و [illegible] کنند [illegible] و بعضی [illegible] گیرند [illegible]

بر آخور بندند و باد این جنس از بادها باشد باز بعضی که بعد از خوردن
دانه برو سوار شوند و بدوانند ماده مرض رود برهند و چون از و فرود آیند
فی الحال لجام از سرش برگیرند و در قاعده علف ندهند و شماره بوجهی نمایند
در کوفت بماند و علفی که خورده باشد هضم نتوان کرد و علامت
او آنست که سینه اش سنگین شود و تنگ گردد بلکه از راه رفتن باز ماند
علاج اول از سر و گردن و سینه و دو دستش رگ چرب کشند و ماهیچه
بسیار زنند و اگر بدینها بعضی سینه اش سنگین شده باشد علامت او آنست
که سر و دست را گیرد سینه اش بیرون شود پس تا بند و سر کش گاو و رگ بند و نمک
گرم کرده سیخ کنند و بر اطراف سینه اش بر کشند هفت روز آن را بست
دارند بند اگر علاج نشود یک نعمه پر از ربع سیر گچ و نه درم صبر که بر آ
هندی هلیلک گویند با یک سیر قند مخلوط کرده به شب را بند که مستعد باشد
آمده رنگ نمک و کره و اخمود و ماست و اله و تنبس و اما زدانه تنگ

و در عمل آرند برگ ریباس سبز و طبله نمک و سیم با کوفته و بیخته سفوف کنند

و سیر از وقت آن با شربت عناب باید خورد و نمک سیر شراب

در حلقش بریزند سبز که از این ادویه مذکور می‌شود عناب و دو درم

اعتبار کنند و کما و که نوشته می‌شود چهار حصه سبز سیب و آن مره

در آن سیب و اگر شراب نباشد هم سیر شسته در حلقش بریزند که مفید باشد

و اگر این علت کهنه شده باشد و ما این ادویه مذکور برود و بر اطراف سینه اش

بر و کنند تا شاید داغ کنند که جهت رفع شود و در معالجه این جهت

سر عقب باید کرد و اگر توقف کنند علاج کردن او دشوار می‌شود

علاج از سبب بحال خود باید فصل اگر شانه اسب ورم کند

با آن باد و خشک شود بدان سبب لنگ شود علاجش که از ازاری اسب

جو کهنه مانده گوزن شده سب نگار برند مفید بود اگر فایده نکند سب اش

محکم خشک باید و تنگ دست آن است که اوقات برقبه همین بر بار کنند جا که تو

از روی اسکوب رحم و محرق گرم کرده داغ کنند که اصلاح شود و اگر
کهنه است و آماس آن سخت شود پس علاج بد کردار است و سخت
و دوده و نمک در عمل آید که منعقد شود و پای اسب و بهم در معالجه علت که در عصب
اسب کار کرده و این علت بیشتر از کار شدید شود و هر قسمی آماس کند
و داغ آن از بس مردوار کارش مبتلا کند اگر در معالجه او تاخیر کنند گاه باشد
که گرم زود و علاج او رگ زدن از طرف راست پای او بگشایند و این رگ بر پای اسب
پشت رگ گویند و بگذارند تا سه روز قصد خون حقنه بدهند و سر و تن چرب کنند
و تن او برگ ... با نمک و سرکه با خلط کنند و کمی نمک بر او بر بندند
علت ... بود و بشکافد ... در معالجه انواع آماس چیست اسب
این آماس چند نوع می باشد و اما اگر از باد باشد علامت آن است که چون
دست بر وی نهند سرد و نرم بود علاج او آن است که ... ادرک جا ... دارم

گوشت بچه مار و مرغ سر درو مثل بیامیزند و هر روز بر جصه من ضماد کنند که معده تود

دیگر اینکه که نان در روغن بشناسند و باشند هوا از یک بسیار است دهند که

علت رفع شود اما جصه است اگر از در با دی طعم اما لیس کند علامت او

است که آن اما لیس سخت شود تراش بد سوراخ کنند علاج او زنجبیل و فلفل دار

و کرد و سنبل و جو کتان را بریک بسیس نرم کوفته و بچه با یک سر کرات

بیامیزند و بر ناف او مهر بنهند سبب بریزد که معده تو بود و اگر بر آب سیاه

اشود که از معده دست کرده باشند مبارک باشد دیگر هیچ روز بر حاجی

نمک سر درو عسل کنند ملح است را جصه کنند حسنت دم کرد و حصه است

تمام شد و اگر کسی کاو بزرگ بند بحیر بسیار باشد دیگر فلفل دار و بیل و او و جو ک

و سطوح و زنجبیل و جو کتان را دریک سحار نرم کوفته و بچه و در دو سیر کوک

بجسته مخلوط کنند و در وقت صبح ناشتا بدهند که معده تو ... دور

کرکمار

٥٩

دو دانه است پس اگر مرد باشد و بخود راه آب برگرده نه بیند که کی تا علت حسک

در حق [illegible] تا نسبت [illegible] مرد او که مقعد است والله اعلم تولد بعد از آن حصه آن است

از عروق [illegible] کند علامت او آن است که سرخ شود و [illegible] بگرمی بران برآید

علاج او آنکه حصه این مردم [illegible] کند علاج وی است در حب گرمی ما

مربا و در حب علاج [illegible] کند و بر حصه [illegible] ضماد کند و دیگر [illegible] در

و [illegible] سرکه [illegible] روغن گل [illegible] و سوسن و ربع سیر مجموع بکوبند [illegible] اسراب

بجوشانند چندانکه وزن یک سیر باشد صاف کند و ربع سیر [illegible] در آن

بریزند [illegible] صباح و در حلق [illegible] بریزند که علت رفع شود و دیگر [illegible]

نبات و ربع سیر [illegible] سیر [illegible] کند

سه روز [illegible] که [illegible] و علت رفع گردد اما اگر حصه [illegible] است

از [illegible] حصه [illegible] شود و علامت [illegible]

بسیار بود ظاهر شود و این نوع از اسباب ضعیف تر از اسباب اول است اگر دیگر رسیده است

همان علاجی که جهت اینها گفته شد عمل باید کرد که مفید بود و اگر سبب سوء حصاة است

سنگ افکند و حرکت و گریه که از تحلیل حصاة شده باشد معروف ازند

معالجه باید والله اعلم مطلب سیم در معالجه سنگ که حصاة گویند

و آن جوهری است که در گرده و مثانه چون رطوبت و بلغم با هم جمع شوند و در طبیعت است

این علت سنگ گرده و علامتش گرانی و [illegible] که حصاة باشد [illegible] شود

دوای آن [illegible] باشد بر دو نوع حصاة رگ کشاده و حصاة [illegible] روی

حرکت کنند و سرگین و [illegible] تا [illegible] آید و [illegible] باشد

و از اسباب دیگر گرده و مثانه [illegible] حصاة این بدارند تا بخار آن بحصاة این برسد

که [illegible] علت گلی و پوست و رخت کنار از یک ربع سیر

[illegible] بکوبند و [illegible] سیر آب بجوشانند چندانکه [illegible] یک [illegible] ماند

[illegible]

گرم کنند و نمک با روغن کنجد در آن آب آمیخته اسب را حقنه کنند

زحمت رفع شود و دیگر علامت آنست که شکم او متورم باشد و قولنج دارد و از هر سو نگاه

و جو کاه و نمک از هر یک سه درم کوفته بیخته بقسمت کنند یک و نیم درم

بروغن کنجد مخلوط ساخته باسب دهند که هر دو حصه اسب بحال خود آید

علف دور و بند وا ساخته جاه که تامع باشد و در علاج این حرکت عس

باید کرد و اگر ظاهر شود بول و سرگین اسب بدهد و کمرش خشک گردد وار

خوردن باز باید و اگر اسب نماند باب سه روز در معالجه او بسیار کوشد

بند و بسته علاج خورده کاه و ... و اراو ... و واین باب بسیار

بر دو فصل است فصل اول در مداوا که اسب را نعل را هموار بر زمین بسکساند

تا بر زمین سخت برآید سم او و ساوده شود و اگر زود چاره او نشود رحمان کرد

که علاج او را ... بیش تا بدو ... بر زمین نتواند نهاد علامت سم او حب

این است که چون شب بر سم اسب [illegible] شده باشد مطلق حرارت

درد می شود و علاج او آن است سم اسب را پاک بشویند و از اندرون سم

نگاه کنند که سنگی و چیزی که باشد بیرون آرند بعد از آن [illegible] بکشند

تا دو زخم [illegible] از [illegible] سم [illegible] تا [illegible]

باشند در سم اسب طلا کنند و چاره [illegible] شده روز [illegible] نوع

علت [illegible] شود [illegible] از [illegible] نگاه

[illegible] سم اسب [illegible] کنند و [illegible] در آن سم شده باشد [illegible] کنند

حالت که [illegible] سم اسب [illegible] چون [illegible] از [illegible] لعل [illegible] کنند

و بعد از آن [illegible] که [illegible] از آن سم [illegible] و نعل [illegible] قطرون

معهود [illegible] که جمع باشد و سم او به حال خود [illegible] فصل [illegible] معالجه [illegible] گاه

از باد [illegible] کنند علت [illegible] باشد که [illegible] بنهند

دیلمکه

و بلنگند و بسیار سست راه رود و علاج او آنست که خوردگاهش بر روغن بستانند

به چرب کنند و پاش گرم ببندند و به برگ انگور یا به برگ ارند گرم کرده بر خوردگاهش

که آماس کرده باشد بلبته بر بندند سه روز مدت سبیل عمل باید که [illegible]

تو بعد بر تنگ تنگ نمک باد و فندق [illegible] بعضی گنوار با هم خلط سازند و بر

خوردگاهش به بندند و اگر فایده ندهد مدتی که خوردگاهش شکافته باشد که اصلاح آید

و اگر قلم پاهای اسب [illegible] باشد همان علاج که از آماس خوردگاهش

کرده شد بکنند که سود بود و اگر استخوان شد که پاهای اسب [illegible]

[illegible] زیاده کرده هم چو سنگ سخت شود و بدان سبب بلنگد علاج او آنک سنگ

و سماق و نمک طعام و مر اسفید و توتیای یعنی [illegible] کوه و [illegible]

از هر یک ممکدام کوفته بیخته مجموع [illegible] برگ سرکه مخلوط سازند و بر آن

استخوان که زیاده از قاعده بر آمده باشد برآورند بلبته بر بندند تا زحمت

دفع شود در اصلاح آید [illegible] در معالجه خارش پا [illegible] ورم اسب

و این از خون فاسد است که در انتهای رگی بر سر استخوان ورم آید بر آید و چون
در معالجه تاخیر باشد بیم آن بود که در استخوان ورم او گرم آید
و درد او زیاده شود علاج آن از رگ استخوان ورم او خون بگشاید
و داروی نرم چرب کند و کعصفه بر صباح نمک سنبر جرها ملکا و برگ نیک
است اینچه شد که علت واقع گردد باشد سبب رحمها و در علت مجهول
که اسب پیدا آید و این جهت نیز در هوای گرم اسب پیدا آید و این را
باصطلاح پیدا شد لیکن سرکوسد و پیدا و این علت را کفار گویند و
انواع این جهت بسیار است یک نوع است که سبب گاهی نقش انشاب کند
ازین هم و گاهی ماسه و این علت مدام امداد او گرم بود اگر چه در سایه
بسته باشد و در رگ تعلیمانش بجهد و اعضایش خشک شود و پای او لاغر
اما سر کند و بدی کجا شیر از باد و بر آید و چون ملک حمیشی نابر کوبه کر در ورد بود

لرزه

بو کند بکند است که صعقش آماس کند و از علامات آن مرغ آنست که ناخنها بدرد و سوار نتواند شد
و میل بر علف خوردن نکند و چشمها را باز دارد و چاره آنکه بیداری در ریگ
مادر کلی سرو و همیشه سر بجنباند و بیهوش شود و خرد نتیش بجنباند و دم او گرم باشد
و تعلیس دراز کند و منقص حماره ابدش بوی بد بکند گرم شود و چاره آنکه اگر دست
کسی بسوزد در زمان در گاهش بسوزیده از دو شود و خشک کرده از حرارت
و اگر در ما نباب بیاید دشوار شنید و بدارد که اعتبارست و اگر می گردد
مزاج دارد و بسانه آید و تشویش در و برود و در تن سنس نفس ارزد
و اندامش گرم شده جدا بخورد و ایستخ بر دو دو روی آمدن آماس کند
و لوث و بلکهای چشم او سخت شود و چاره آنکه به سواری مارگونه هوا کرد
چون مارگونه سبزه اندرون بکلی سفید باشد و نقطهای سیاه در آن سفیدی باشد
و اندامش خشک گردد و رنگ بسیار بمورجه دهن بزند و از بینی و دهن خلطها اندارد

باشد رحم و گردن خود را بسیار بخاراند و علامتی چون سنگ بود و این درد پهلو

اندرون سنگی او بود گاه باشد که گردن کشیم کند و سر زیر پیش نهد و جماره

بسیار بکشد و هر گاه بول اندر رفتن و در رفتن صعب دم بسیار رنج بیند اسب

انبیه همه بسیار بکند اگر صفه علت بسیار حجز و درد و در و لاغر شود و بکشد بسیار

بنشیند و قطره بول از قضیبش بچکد و چون سنگی در تنگی بنشیند رو د از جای

برآید و سنگش او را فراگیرد تو بدانکه این است که از وی ماش بسیار آید

و سنگش برآید سرگین او باشد این است شاید و مسکه این علامتها پیدا کند

اگر در اول حال علاج بکند البته بهتر شود و بسیار جوب باید و چون شخص اکثر

کند دوا آن است در میان گستان برهند دیگر این علت در آسیاب دیگر

سر اینه کند علاج او سنگ ... زنجبیل و فلفل و بلیله و بسپایه و اهلیه و افقه

با پوست و دارچینی و تمام سر دنگ از هر یک سه درم کاکلی و مسید و بها مسد

و جوب سیسم و کما و کویند محمود مرام بوران کماه سای و کنک و چوک

و کماه و بوداره کویند تا خمار سراب بخوسانند حدا که بوران سم سیر اید

ادویه مذکوره ابراب اسحه است دهند که مفید بود و بوعلی که کماه و برگ

و باک سیر حرما اسب را دهند و بوران سم کشنیز برگ نیت کمعه هر روز در حلقش

مرهند که مفید بود و علت رفع کردد تا سبب سیم و معالجه اسکه او را بار برگاه

علامت است که پالش خشک شود و دهان به بند چنانکه بولد کشاد

و اگر پالش سیر شود علاج بند مرد و اگر سیر ایستاده باشد علاج اول بر عصاش

اب سرد ندهند اگر سوزن او ایستاده شود علامت صحت بود و بران محل مار

حی ... کنند یعنی بحجه و چون نشد و اگر جای رگ ... دان باشد نسایند روغن

پسانی بران طلا کنند و اب حوالی تا خلل کرد و روغن در حلقش مرهند و برگ

تا روغن او را دادن مفید بود تا سبب سیم درد اسپ محل ... که است در

بماند ... اگر بلا ... شود ... حسن اورده اند ... محل

نباید بست اول جایی که کسی در آنجا نباشد سکونت نباید و در ویرانه‌ها
و در گورستان و جایی که آدم کشته افتاده باشد و دیگر جایی که بند و آن مشهورند
و در تنهاییها و سر چهارسو و هر جا که میگویند که درین مکانها دیو و پری حاضر میشوند
چون نظر اسب بر ایشان افتد دیوانه شود بهم بر گردد و خود را بر زمین افکند و
حکیمان پیشین از صدمه پریان اند و کسی نداند که چه حکمت دارد و از علاج او عاجز شود
و اینکه [illegible] علت پیدا آید و او را عارضه نباشد مگر آنکه دیو دیده دیوانه شده است
آن اسب را از میان اسبان جدا باید بست که چون دیگر اسبان او را
بدین نوع ببینند و دیوانگی او در ایشان اثر کند و ایشان نیز دیوانه شوند گویند علاج او
آنست قرآن و دعا خوانند و باد در گوش او دمند اگر نمیرد و دیوانگی او رفع شود
و اصلاح آید باب پنجم در معالجات متفرقه که دافع علل و امراض اسب بود
و معرفت ادویه و اغذیه که اگر اسب را دهند فربه شود و خوش [illegible] و
این باب مشتمل بر سه فصل است فصل اول در بیان ادویه که بطریق [illegible] اسب را دهند

زنجبیل و فلفل

کندر و قسط شیرین و برگ و آمله و بلیله و هلیله و شطرج و پوست ترنج و فلفل و زنجبیل

و تا مرتبه و سلیخه و بسفایج و زردچوبه و زر کیو سرخ و پوست درخت و عقیمول و سح

آنها چون آسمان و تیرا جمال و کرجمال و گل گلی و کرد و دهت و جار یکی و حسک

دست و سفید و سیاه و زیره و حمود و بول و سرسون و اوال و دیوار و

وفور سر کلان اسپ بدارند نگاه تخته کوفته درم سه برنگ ازار کوبند دو سه یا

باشد شده بر کم اسپ اگر کسی کند ده درم سرده میانه اسپ درم هفت و ست

مجمله اول گاو را در بیداد و اگر همین گرده و ناگوار و فربه شود دفع کم و متعفن و بر بندند

عسید اسپ کم در شکم و گر سرد و سر کند و تعلیم رکاب و دفع بندند را اسپ

وضو بار دفع بندند اسپ زر اسپ اگر دفع کرد و بیرد

بود شود دفع خوردن این باشد نعمه جلعش اگر در کند

درم از جاده و ساده یعنی و هر دو کرده و بر بوشد

بندند درم مخلوط سازند کاو و بچه کوفته

که رفع بلغم و زکام بود و سرفه که هیچ ادویه به نشده باشد از این ادویه بکار

دفع کرده و بر او بعد از یک باو بندند که مفید بود فصل دوم در بیان

ادویه که از جهت دفع علل و امراض در بینی استعمال کنند از انواع است

که از برای جهت ماده از سر باز و روغن و حل بسیار است و از برای جهت

گرمی سعتر و روغن مفید بود و از برای دفع بلغم و زکام شراب قندی با آب سرد که

بانجی و تخم کتان با آب گلاب و در بینی کردن نفع دهد فصل سوم در بیان

ضمادها که از برای دفع علل و امراض مناسب و مفید است مثل صندل و ...

و ماورد برگ و بیخ و حب الخطمی و حسی بید و برگ و خوک و موته و مسلمول

و کنار و بخت و البوت و ورد جوره و گلو و بنفشه و تمامه و نامه

و تخم سلوفر و گوگل از هر یک یک درم کوفته با شب سیراب بخوسانند

چندانکه قوام یک ... صاف کرده سرد کنند و در حلق او بریزد

با دو بعضی حالیه بکار برند علل ما بدکه ... اصلا و بلغم ... و علت بعمه

سرد

سرد و خشک شده باشد و آن رحمتی که آن را بزبان هندی سکتاکهات گویند

و علامت او آنست که یک طرف از دست و پا و چشم و غیره از کار بماند
ست

و از خوردن جلاب مذکور بصلاح آید بوعلا بکر ملیله و بلیله و آمله و سعد و بو

درخت سرکهوال و سوال و شیطرج و رنجبیل و برایان و کبر و و سب بالغزاو

سهول رنگی و پوست نب و کربانه و ماورسی زرد و شعیر افزار او دو به مذکور

دو درم کوفته با شربت سیراب بخورانند چندانکه یکسر باید سرد کرده در حلق سب

ارد
الصلاح
بریزند که تمام رحمت و صفرا و گرمی که باشد دفع شود و چون فاسد را

و اگر اسب تب دار شده باشد خوردن این جلاب تب او دفع شود و جه

اما اسب و واله‌ها که از گرمی برآید شور شده بود و رحمت دفع شود چارش از سرد

بشربش
بوعلا بکر جلاب که از رحمت دفع زکام و بلغم مناسب بود ملعلدار و قسط

و پوست شیطرج و سعد کلو و دهنت و آکره و پوست درخت رو بره

و آس کند و لوبیا و دو منقعه بر فور این ترکیب ادویه که مذکور شد هر یک ده درم کوفته

با شش سیر آب بجوشانند چندانکه بوزن یک سیر باید صاف کنند تا یکماه

سیمه بیاشامند و در حلق اسپ ریزند که جنسی که از زکام و گرمی پیدا

شده باشد سرد و بیماری که در اعضای اسپ او باشد

رفع کند و اصلاح آید فصل چهارم در بیان ادویه که اسپ را بدان حقنه کنند

اهل تجربه چنین آورده اند که برای دفع علت هایی که در شکم اسپ

واقع شود هیچ دوایی اولی تر از حقنه نیست و حقنه و بعضی جلاب بدهند

و بعضی چربی بجلاب آمیزند بعد ازین که چربی بها بعع سازند بده

حقنه دادن در وقت صبح مناسب بود اول اسب را آب باید خورانید

بعد از آن حقنه بدهند انواع ادویه حقنه بسیار است نوعی این است نمک سنگ

سوده از هر یک سیر درم کوفته بیخته یک سیر روغن کنجد و یک سیر آب بیامیزند

حقنه دهند

حقنه کنند بوسیدبکر تخم خردل سفید و کنجد دانه از هر یک سه درم و نیم درم باشد
سیر و سموق خلط کنند و بیست قسمت کنند و بکوبند و هر روز یک حصه از او به مذکور
با سیب شراب بخورانند چند آنکه خوردن نمک و نیم سیر بماند در آن کرده حقنه کنند باشد
بولند تک اگر در شکم اسب کرمی زور کرده باشد نه درم شراب و سیر ده درم
و نیم سیر جو نه درم روغن دو سیر شکر مجموع با هم خام کنند و حقنه کنند مقعد بود و از سکه
از بسیار راندن مانده شود تا آن کرمی بر اعضای او بر آمده باشد حقنه کنند
که اصلاح آید فصل پنجم در داء مفاصل و در آن اسب را و مفاصل بر ریال آمدن
کوکل نویسند حکمای آورده اند که در هوای سرما گاه و باد و بلغم بر طبیعت اسب غلبه کند
و بدان سبب گره بسیار اسب کم شود و اسب معلول گردد اعضای دور کردن آن
هیچ دوایی برابر مقل نیست مقلکه درست ببایند که رنگ زرد بود
و دائم داده بود هیچ درم مقل و بلیله و بلیله و آمله از هر یک سیر ده درم مجموع یکی

نقره ملغم بید در چهار سیر آب بخور شاند چندانکه بودن بهم سرآید صاف کنید

و در ظرف آب سرد و نم روز در سفیل عمل آید که منعقد بود و اگر از سر

ماده بود یک او کوکل کوفته بخته با هم سپید بود کار و در ظرف آب سرد بریزد که حجت

تلخ شود و اگر از سر او و مع کسی باشد یک او عمل با مرده و در سفید و هم

روغن انسید او بید که تا صبح بود و قصیل سیسم در او آب حرد بیدل

شاخ گاو میش با سیب این صنعت حیض اورده اید که شاخ گاو میش

حرق ان است او بید او ل تا بدکه تنسب به بود و در گل حکمت بیابند بعد از ان

شاخ گاو را سوهان بزنید خرده چندان سفید بروز بنید و در کوره

بکنید و سر کوره را محکم بگیرید و در میان آتش نهید چندانکه براده شاخ

در کوره بساخته خاکستر گردد بعد از آن سرا صد زده با کحل و فلفل و سعد

و سطح و نمک ببک و یکبار او کرد و در کلو بست حق بهار او دو به بدکر بود ل

نار ابر کو تر بحق

برابر گوشت پنجه دو وجه خاکستر بدکو [illegible] با سر بدشته [illegible] باید شعبه با نعل

شعبه دوم با سکه شعبه سوم با روغن زرد اول روز بعد از آن روز دوم و ده روز

روز سوم بامداد درهم مالی [illegible] و دوا [illegible] شعبه [illegible] بدکو چنانکه گوشت

بر او برید شد که بر عطسی گرم اسب را از باد و بلغم سد [illegible] باشد و فتح گردد

مو اسب حمل یعنی خوکره را خوش از دو بسته شد ابن علت [illegible] روز بروز وار جسم

رفع [illegible] باد [illegible] رفع کند [illegible] اسب [illegible] از دو سوی او [illegible] و درشته

گردد و اول [illegible] اوردی اند که این ادویه باسماخ [illegible] اسب سم او

باشد یعنی آهسته معلول باشد چنانکه بر [illegible] سیده باشد چون

ادویه باسماخ گاومیش او را دهید علتهای او بر رود و فربه شود والله اعلم

فصل نهم در ادای سیر خوراندن اسب را در هوای سرما مناسب بود

و اسب که در ضعف آورد صفرا و گرمی روز گرم باشد اصلا ساید داد لیکن آنکه

تا اسب مقید او دا [illegible]

که باد و سردی بر مزاج غالب شده باشد و در هوای سرما سبر دادن حقنه
رفع این علت مناسب است و شراب بزرگ را شربت حقنه بدهند بروز اول
کماذریوس روز [illegible] ترمان باد افزود باشد حقنه و شربت سابق را [illegible]
روز اول [illegible] درم و سیوم روز چهار درم و سیوم [illegible] با مدت معهود است و آب حو را
روز اول [illegible] درم و [illegible] درم [illegible] با مدت معهود و اگر [illegible] از حقنه
[illegible] شدن دهند با شراب [illegible] و کوشت مناسب بود که اینها
مقوی اند و اگر از برای رفع باد دهند با تخم سیر روغن کاو با روغن [illegible] مقعد بود
که دافع انواع باد بود و گرم شکم سرد و اسهال معتاد اند و اگر از [illegible] رفع [illegible] کام
و طعم دهند با طلاب [illegible] و [illegible] و اگر سیر با [illegible] دهند درد شکم است
با حمیکه
رفع کنند و اگر با اول [illegible] دهند [illegible] که از صعبی و لاغری شکم [illegible]
ملال شده باشد علت او رفع گردد شکم [illegible] محال اند والله اعلم
فصل [illegible] حسن آورده اند که [illegible] فایده و رفع [illegible] باد و بلغم [illegible] اسهال
[illegible]

ساجی اسب را دادن مفید بود و اسب کلان را ده مثقال و اسب
خورد را دو و نیم درم و اگر در هوای زمستان دهند باروغن سرشون مفید بود و
در هوای دیگر باروغن گاو ضعف دهند و دافع باد و بلغم و صفرا بود و چون اسب
کم قوت و کوفته باشد آنکه چون در تن او مرده باشد ساجی کهار دهند چون
مرده را زنده سازد اصلاح کند نوع دیگر اسب را نوعی صالح و
باهلیله و بلیله و املج دهند دفع شکستگی و ماندگی او کند و ضعف بسیار زند و اگر
خواهند که اسب لاغر را فربه کنند سه مثقال مرو و دو سیر برنج باده سیر
بپزند و روغن و شهد او بر یک سیر بان بیامیزند و اسب را بدهند که فربه شود
و قوت او زیاده گردد نوع دیگر مغز تخم کدو که چهار درم تخم ماهی سه درم نبات یک سیر
شراب قندی در روغن ... اسب را بدهند که ضعف بسیار زند و روشنایی
چشم او بیفزاید و ضعف سر را دور کند و آتش زیاده شود و اگر روغن ده
مر یک

برآید مانده شود و اگر [illegible] دهان بلند آید ضعف شود و چشم او تاریک

درخشنده شود و الله اعلم باب سی و سیم در علامات اهل تجربه اسرار

بسیار که دانسته‌اند آن خطی چند است که بر بالای لب است و جاهای دیگر

می‌باشد خطی که در میان سوراخ‌های بینیش واقع است مثل خطهای

کف دست آدمی حکما آورده‌اند که اگر آن خطوط بشکل [illegible] واقع باشد

نشانه آن بود که بسیار بسیار است و در هر جا که باشد صاحب او را

روز بروز دولت زیاده بود و اگر خطهای بسیار جمع شوند حزن و کرب او را

بیفزاید و اگر [illegible] زود [illegible] بر خطوط [illegible] تمام شد [illegible] مسائل [illegible]

کتاب [illegible] الله الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد الهی از ابتدای شوق و صبح شعور خود بنده عبدالله در باب اسب
از اوضاع اروپه که بتجربه خود رسیده و از تجربه کاران این فن در باب صاحبت سنه ۱۲۰۴
و حرکه در کتب و صاحبان سپاهی برادران و معمران دیده در این اوراق جمع کرده و بجهت
تفصیل آن یک مقدمه و دوازده باب و خاتمه علیحده علیحده مرتب نموده اندراج یافت
مقدمه ... ادعیه که در سواری اسب تعلق دارد و هنگام برگشتن در سواری
شوخی و چموشی نکند بگوید أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ
أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا
وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ و ایضا اللهم سخر لنا فیها بحق محمد و آله

و اگر نخواهد در گردن اسب لفظ یا علی ع در اطاعت و فرمان برداری آید
و بگوید و هنگامی که مرکب گریخته باشد ... الله ... و هنگامی که قصد سواری کند بگوید
بسم الله الرحمن الرحیم و هنگام بر مرکب قرار گیرد بگوید سبحان الله ... و الحمد لله ...

لا اله الا الله هفت مرتبه پس بگویند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه

و اللهم اغفر لی ذنوبی و انه لا یغفر الذنوب الا انت فصل ادعیه که در گلو آن اسب

برای حفاظت اطفال تعویذ بر دهند آنکه از فرموده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

و صحبه و سلم که هر که این تعویذ را در گلوی اسب نوشته بندد و از او دور شود علت از و دفع گردد

بسم الله الرحمن الرحیم سُبْحَانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنَا هَذَا

وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّی كُنْتُ

مِنَ الظَّالِمِینَ از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام

مرویست که هر که سوره انعام تمام نوشته در گردن اسب بندد مادامی که

اسب زنده باشد هرگز صحیح باشد و علف خورد و الا بگرداند

از فرموده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بسم الله الرحمن الرحیم

أَعُوذُ وَأُعِیذُ دَابَّةَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الْمَعْرُوفِ بِكَذَا

و کذا

وكذا وسائر دوابه من الخيل من وهمها
وشفرها وكثيها واعزها ومحجابها وخفهما
وحجورها من المس والرهن والدعص
والرهمه والرصه وخفقان الفواد ورعده
الصفاق والرحس وبلع الرايس وبلع الجيش
والحرون والخز لان زوجع الجوف والربوقي
الربس ومن الطرفه والطرفه والصدفه والعناد و
الحصره في الاماق والحمر والنمر وسائر الاعلال في البهائم
وفعت عيون السوء عنها في السائر حسو منها
وبسرها ولحمها ودمها ومخها وعظمها وجلدها

وجوفها وعروقها وعصبها وشعرها وبشرها وبطنها
وظهرها وظاهرها وباطنها بالاحاطة الكبرى
وباسماء الله الحسنى وبكلمات الله العظمى
من الامتناع من الاكل والشرب والتعصر
والالتواء وحرق بالنار وتحلب ومن وقع
نصال السهام واسنة الرماح ومن القواطع
واللوادع وضربة موهنة ووقعة محطمة و
وسقطة موجعة وعثرة مزعجة ووقعة مولمة
واعيذ وراكبه بما التجا اذ به جبرئيل عليه السلام
وعوذ به النبي صلى الله عليه واله البراق بما اعوذ به
الله

فرسه السحاب وبما عوذ به علي عليه السلام فرسه
لزاق وبما عوذ به جمعون الصفا فرسه الطماح
وبما عوذ به موسى كليم الله فرسه ~~الطماح وبما عوذ به~~
الذي عبر في غمر البحر عوذت هذه الدابة و
صاحبها وموضعها ومرعاها وسايد ماله ومن
الكواع والرافع من الهامة والسامة والعين اللامة
ومن ساير السباع والهوام ومن كل اذيه وبليه
ومن الشهور والدهور والرده والغرق والحرق
والوباء وهذا نزوت الشفاء بالعقد العظيمه و
الاسماء الاعظميه من كل عين عيانت بسوء
(٧)

ومن شر العبابين ومن اعين الجن
والانس اجمعين بسم الله رب العالمين
بسم الله عالم السر واخفى بسم الله الاعلى
وباسماء الله الكبرى في سرادق علم الله و
في حجب ملكوت الله الذي يحيي به الاموات
وبها رفعت السموات وباسماء الله التي
اضاءت بها الشمس وارتفع بها العرش و
من شر ما ذكرت ما لم اذكر وما علمت
وما لم اعلم ورفعت عنا بسائر العيون
الناظرة والعارية للجواهر ... والصدور والو

الواعظ لا حول ولا قوة الا بالله العلی

العظیم وهو حسبی ونعم الوکیل

وترکیب سوار شدن تیر ها این است که در کوهی کاو و ماهی سنگ بقدر اندازه هر تیر

که داده باشند در میان نهند و از هر چهار جانب آنرا گوهر پوشانند و آنرا

در میان آتش تند نگاه دارند چون آن گوهر سوخته شود ران زهر را از سر تیره بر سر تیر کشیده

وترکیب آنکه حل نامند و بکار برند آنست و در ... کردن سیم سنگ ... نوشند

می باید که هر تیر را اول سوار نموده اندکی بعده تیر ... کشند

نسخه حب سنگ که از حد ... جند مخلوط نوشته اما این نسخه کم ... شد

حلب ... که ... بسیار ... شود ...

از نسخه میان عبدالله ... سنگ ... کودن

سبل [illegible] نوره [illegible] توتیا [illegible] [illegible] [illegible] کوفته [illegible] سرمه

برگ تنبول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عبدالله صالح [illegible] [illegible] جمیع امراض [illegible] [illegible] [illegible] صحیح [illegible]

در [illegible] احمد [illegible] [illegible] [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] سرمه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

و بعد چون در ضرب شش ما حاجتی نیست در رساله که اراده شده صحیح است و در اینجا هم

براین نشدن هیچ عارضه نشود که در این ما نشود [illegible] سنگ حجر اندازیم

املا سکه سنگ [illegible] از شعبه میان عبدالله محمد که سلطان این سکه در زمان [illegible] قاسم محمد این

سنگ [illegible] بودن [illegible] سه سیل کنار سنگ بودن [illegible] سنگ [illegible] سه [illegible]

بودن [illegible] ملکوس [illegible] [illegible] در [illegible] مال [illegible] وجب این بودن

چهار ماس [illegible] چون [illegible] بطور [illegible] سه [illegible] چهار [illegible]

شروع شمار کند املا از شعبه علی قاسم خان ارحم سنگ [illegible] بودن [illegible] دام

سیل چار سنگ [illegible] نیم دام که [illegible] بودن دو دام [illegible]

بودن دو دام [illegible] اول [illegible] چهار [illegible] علیحده علیحده [illegible]

و [illegible] در [illegible] [illegible] حل کرده [illegible]

وجب این که [illegible] عارضه [illegible]

سنگهای معدنی که در دریا یافت شود و در ایام بهار در دریا بیرون آید بهمین سان به روز به صحرا آید

برای سنگ بجوشانند اگر بر عارضه خواهند شد این سنگ از الله تعالی بکار آید

و اگر بر طبع بیرون خواهد بخشند تا جنس سنگ از سنگ سایند

سنگهای لیمار سنگ ترکی سنگ سیاه ترکی سنگ کهربا سیم و زر الماس سوده

و در آب جوش بدهند و بعد از آن سنگ را بیرون آرند و در ظرف مس بچکانند

و در این کار خشک شود و در گاهی که در آن خواهد برای او در بیرون آید

الفاجب سنگ از سیمین قاسم خان چلم سنگ زرد سنگ لاجورد سیاه الماس

سنگهای سفید سنگ کبود سرخ سیاه سنگهای تیلار سنگ احمر

کوهستان در یاقوت و نمک گردد و در سیم و زر آید و کوه سنگ در این کار چکه

و هر گاه که خواهد بود تا الفاجب سنگ از سیمین قاسم خان چلم سرمه که

سنگ کبود سنگ سیاه سنگ سرخ لعل سنگ کوه سیاه کوه لعل

کوهلم

کوچک و درون زراب نیز کرده لکما مدارد بعد از آن آب نیز آورده با پس جریان نماید

پس از آن کوچک را در آب حرارت نرم شده و دو ساعت باشد نمش از پیه اخراج کرده

حرارت وقت حرکات نماید و دیگر باره آلوده رابع کوچک مسفوف از پس بعد در سرمه

او را که ابحمه او و بر باد و باید پس ماید و گوی را بر روانه کرده بعد از یک گونی

همراه او را تجرد و با او حو بگذارند با همراه او را در مسند و بند سد سه گونی بعض سه دو

بر جمیع اراضی واقع ... الحا سجه حب سکرف از سه علی قاسم خان مرحوم سکرف
دوام

سم الفار — جوز کیاد — گوگل فنا — گونا تنبلیه گنه — سعد — طوطیا — زیان مردار سنک
دوام — دوام — دوام — دوام — دوام — دوام — دوام — دوام

مصبر — سلد — ترک شان — طوط و سوکه را زبان کرده با دیگر به اخراج را
دوام — دوام — ماعلد.

تا نم نموده بماند و با نشر داد کت حب مثل گلها رحفا بر هند و بدارد و والکر خواهد

که با سب اراضی دیده دانه با سه اوز بسم راتب داده باشد بعد از آن بدستور سابق

و الا الکراع میسر بوده او را بکار حب زند که لابد ساعد داده

الحاسجه سکرف از سعه علی قاسم خان الرحم اراب حا نیز بس الوسید انکو ده
۳ دوام

سنکرف — سنل لکار — کوه تک — احرارین محراث — سنجان کتان — بیعت کوزن

اوقیه — اوقیه — ۴ اوقیه — ۴ اوقیه — ۴ اوقیه — ۴ اوقیه

سوحر کوان — جوکتار — سیاه کهربان — بوس ادر — احرارین سید — ماوی رنک

۴ اوقیه — ۴ اوقیه — الوقیه — اوقیه — ۴ اوقیه — ۴ اوقیه

تیغ — سنکرف — لعلی رنک — اسمه ادویه را ما رنک — کوه وزان — پنجه یا کوکی — کوی

۴ اوقیه — اوقیه — اوقیه — ۳ اوقیه

جمله اسر جب سلدن بحبایعی بحکه کاوکه سیر حوز ره ما شدند یمود جوت همدان لیس

لازم ب ما الفا سحه جب سنکرف بوران سیلمعی وکو ما العدد کنار حکم ما

سنکرف — سنل — سنکفر — مار سیکیا — زرنیخ تیلیا — برنج سناس — کمر مکرا — مروارسنک

ساوی الوان — الفا — الفا — الفا — الفا — الفا — الفا — الفا

سبیع ملما — الوان — سماکه ربان — سنکمان — کوچک — جالص — افیون — عامر وما

الفا — الفا — الفا — الفا — الفا — الفا — الفا — الفا

سنک کالص — کوچلد — جرسبویه — مرلعل — احرارین حرارتی — کتب — گستیخ

الفا — الفا — الفا — الفا — الفا — الفا — الفا — الفا

ماوی رنک — سر سبوی — احرارین دبیسا — بر رنک را اسا — وری الوان کرمه و کوهه

الفا — الفا — الفا

ماعرف ادرک و ما سحه کولی نسبه بذارد ک الفا سحه بعد سمه جب سنکرف

بر مواد علی بعد اد و بر ابی حفاظت ارزش اکر ساطک بدار بو سب کم الکساع

اکر دار ماری لا علم مصالعه سب و لکرجو انسداد کم اکر برتر حامد امات — کوشه

۴ ورام

ار اکر

گوگل ۳ درم | اسکنه ۳ درم | زردکره ۲ درم | حوت سنده ۲ درم | زردچوب ۲ درم | کوبیجل [illegible] | کوکر ممران ۲ درم

بادیان ۴ درم | سورنجان ۳ درم | گنجد [illegible] | نمک شاه ۵ درم | سیحی لوبه ۲ درم | کج حورس ۲ درم | کورح ۲ درم | [illegible] ۲ درم

مرح ۳ درم | وسمه ۲ درم | احولس ۲ درم | اححور ۲ درم | هلیله ۲ درم | انکور ۲ درم | سرما کبه ۲ درم

کالی زیره ۲ درم | کتکه | هلیله ۲ درم | بلیله ۱ درم | املمه ۱ درم | زیره سفید ۲ درم | جالم ۲ درم | ششی ۲ درم | رازیح ۲ درم

کاسنی ۴ درم | حوب چینی ۱ درم | ابرار ۲ درم | بلادر ۱ درم | کهنه مکس ۲ درم | بادیان ۳ درم | بادرنگ ۲ درم

بورب در حسیم ۲ درم هر یک را کوفته بیخته یکی گرده [illegible] ارسد [illegible] باشد دو روز [illegible]

یک روز [illegible] باشد [illegible] بعد [illegible] روز یک [illegible] صبح

و [illegible] [illegible] ستو کرده بچه [illegible]

یک [illegible] یک [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] عبدالله [illegible] [illegible]

ماده [illegible] وقت صبح [illegible] [illegible] [illegible]

همره یکی چهار یا سه شیر گاو و دو انار و دو ابی یا بکاو بماس آب سیب دیگر

حاصل خواهد بود خصوص با سیب یا کند هر قدر که تواند بخواهند از عوارضات هم ...

خواهد شد که الحال این نسخه را هم نوشتم ... همراه بخورد

بلدی خوب یا انار ترشی شیر باده گاو و چهار انار ترشی زرد و سیم انار ترشی

شراب دو انار ترشی ... ریزه کرده و نیز ... است با ... همه در زمین

دفن کنند بعد از ... در زمین ... ده روز هم ... بعد داده صبح داده
باشد

... سیم از ... که ... خواهد شد الحال انار کیدم

و یا خود باشند که خوب باشد دو انار شیر باده گاو و ... بکند بخط

... بر آمده ... وانه ... کرده ... و صبح وانه صبح

داده باشند ... روز بعد ~~و صبح داده باشد~~ روز چهارم با وانار

شیر و با وانار را در خوب ... همه ... و دو انار

از دو خوراک ... بخورند ... الحال هم ... خوب کرده

و ...

و وقت شام در ظرفی بدارد و شیر گاو بالای آن آنقدر بریزد که تمام در میان

شیر غرق باشد تمام شب بدین صورت ماندن بدهد صبحی پاو آثار میدهد کسه

ممزوج ساخته مالیده به اسپ بخوراند یک خوراک است تا ۲ مکرر از تشخیص

شنیده شد که اگر اسپ این دوا را خواهد خواهد بود فربه زیاده خواهد گردید

کنید برای قوت و زوراوری اسپ ماده نرموافق الطاف برای رنگ و روغن

و فربهی و بیماری کمال زرد چوب خوکوب دو آثار حواف دو آثار شتر اسپ

چهار سه آثار یکی کرده یک نعمه نگاه دارد و بعد نعمه بر روز قبل از شمار و دو ۲

صبح بقدر چهار فلوس با شیر گاو آمیخته داده باشد اگر برای فربهی و رنگ و روغن

این مصالحه خوب است اما مدت خوراندن این سواری بر اسپ

موقوف کند و نام این نسخه چهار چیز است از علی قاسم خان مرحوم

بجز گاو و پاو آثار روغن زرد پاو آثار روغن گاو پاو آثار صابون پاو آثار نمک

بگیرد انصاب شده داده تصحیح روشنی یابد بار سیم بعد از دارد بوده شامل

چهار پاره روشنائی که بدهد نظر لطیف می شود علل دافع و دفوت بارگی

مصران و کاران الف و دیگر و ... جماع ساعت سیم از تکرار باشد لازم بهر ایام

بشکسته شد و بحریه بنده سرفه که بتواند بخوراند از مبالغه بیرون ۳ یعنی

زرد چوب حلاوت کرده جواه ناسیر جواه تیزاب بحکم این طور که صبح چوب کهنه

ابدا جبه

زرد چوب بوران حمار بلوس و تیزاب باشیر بعد که ملایم عرق بود دران

ماندن و بعد صبح دیگر که نیست باشی خواهد شد از وقت چوب مانده باشو

اسبجه بخوراند چون بحکم این قدر نشسته بدهد بحد معه ملایم و شراب بخوراند

پس طور افزوده افزوده تا وا انار ملایم نوبه دادن ما بعد فایده صبر بخواند

الکا و را تمام کاکب بخوراند ملایم تا وا انار سکر تا وا انار روغن زرد تا وا انار

ملایم را باید کوچه در سکر و روغن زرد حکم کرده و بعد زرد باشی روز

امرا اده

براسد و بعد دادن آب داده باشند از شقه بیمار عمل الله الرحیم بوسه

اگر حب ... و ... زرد و حرکت شد ... با و بالا و در سر سیاه ده گاو

بیست و چهار ... پس چون ... و بعد چون بدانند که بچه ... از او برده

یک سیاه یک ... و کبود ... هم ... یک شده و کف ... ارزد

و در میان سر و بدن بدکوار ... یار اندک ... پس کند و حب کفچه اند که بر یک

هم ... شود معلوم از یکی ... را یک علیحده بنا شند و فرق نشود بعد از آن

از دیگری برافروزد و در ظرفی با احتیاط بدارد و وقت دو پهر بعد از دادن آب

نشسته بعد از آن بوزن چهار چهار فلوس بخوراند و معالجه کند بعد از آن ... ده

اندک اندک با واما ... بوسه باید که ... بعد خوردن آب ... بعد داده باشد

اگر ... حب با وا ... با واما ... و ده سبز ... شده و ... پس اندک ... شود

با واما ... سبز با واما ... سیاه با واما ... سیاه گه

کو کل

ولار

نم ماو و کاسه نم ماو و سیل قاب شفته الحال اندک بشورانند و بعد از آن نمک را

اول سیما که را که بریان کرده مشغوف باید بعد از آن و تکبیر به چهار

نارنگ مجدد علحده بسابید و مغز و تخم کرده بدارند بر روی بعد از آن پلو

بخته باید کوبا نسبه بعد از آن بسداده باشند که آلو در بسته بشود سرما

تو سی با که تا هاکس اگر دهید چوب ... که را هسم مصالح در سر ما قیع هر آد

الحاسرای بار پا و ملاح حارشی ثم ملس ... که نمک و در حصه از نار ترش

انار

نار دانه انار کرده باید ترش را شده بدارد و همراه او بعد از هم تا و تا ماو

حورانده باشند نمک و بت و وقت صبح حدی ... بالا باقیه باید لطف ...

الحال مصالح ... مشهی سیم انار ... نمک انار را و بالا ... پس ... کرده

... کرده شده

نمک انار پا و بالا ... نمک ... نمک انار ...

نارنگ ... شده معدار ... کوبا نسبه بدارد و ... از ... نمک ...

ارزان

کهک

تا زمان روز مره داده باشند و در موسم سرما از ادویه مصالح بهاری و بهار کهک امار

شود چنانچه کهک دارد و سیم آثار آن اینست که خوشه دوم آثار جگ بالکل مجروح گردد

و کلیچه پرانست گیدار و روش چهار پایان شب از سرم سرانداز صبح فرود و گرد و سند اوید

وقت شب بعد بقلوس بعد خوردن دانه باشند داده باشند اما سایر

در موسم سرما دو سیم آثار بخورد و یک سیم آثار قهوه یکی خوش داده و نیم سیم

کوفته جدا شده باشند اگر دانه اسب کم ازین نامه باشد بهمان قدر داده

و اگر زیاده ازین باشد بهمین طور زیاده نکر دیگر ملدی آورده ای کوفته

از رگ کوفته بر آب کاهی کوفته مثل گذارده سادگی بس اسب سادی

الوان یکی کرده در سبو اندازه ضعیفه باشد و ید بعد بخوران باو آثار سرگرم

کرده بخورانند و سوار نکنند و اگر مثل بید بس سوای مصالح بدار و اگر سرد و طاری

هشته خصی هر قدر که لازم است اندکی کم باید بکار کرده سابیده بدارد یکم سبز

که اگر اسب شده باشد و چند شده حیث تعداد بسیار است بلا رو جمل بود که

باشند چه یک جنس شده باشد تعداد این صحیح که الف باو را یک باو اباد کمیں

و هم اعداد را بدانیم که تمام آن ارو بر شده تقسیم باشد یک حصه شده و اول

است جمل یعنی جملا تا عدد بگرداند حرف جمل چرا که به در مکرر قسم حرف

و صحیح این تعداد جمله را و کوکس برج شماره یا یک است ده تعداد الف و او را که تعداد الف

شده داده باشند که الفا برای تمام رنگ و چه یک است که در او قسم که تا داده باشد

بزرگ قسم با او اتمام شده یک است پر باشد بودن یک و آن جواب

قسم چهار اعداد با او و اتمام برنج حرف شئ بر اسد داده باشد و صحیح که چرا که

و در شب و ستاره چرا عجایب است که برای طبایع مصرفان مقرر کرده اند

شدند تا که میں حیث مس یک است نون گند و اکثر بها و رومی کمتر از الف

برای هر یک و ستاره است بکمیں کتاب ای که در گو اکثر اند چه کتبخ ۲ بد و در آن است آثار

دی ابراهیم

دوای آبله جهت مجروح کرده یک نخود مادن دهند بعد هفته بقدر سه انار گرم

هر صباح خورانیده باشد الف‌کنان بریان کوفته هم انار سکنجبین انار آرد

او ه جوک انار سر را محکوم کرده و قند زوهر بعد دادن آب

خورانیده باشد و اگر تو سم سر باشد از داوه بخود بعد گل اصلاح

جوک اسپ را طار و فربه هم شکند دای هیچ انار گری

نمک تا تکه بریان خام او رک اسم را و رطل

۲ طار ۲.۰ طار ۲.۰ انار ۲.۰۲ انار

نمکی باید بود دهان طرف سه کرده ده روز مادن و بعد بعده از روز تا روز

همراه سیتو بخود ماوانار رو طام بخوراندن لنگی و سیاه مرخ و جو

نمک تا تکه از نمک سیاه و کرفس خورانیده لنگی را کوفته یکی کرده مدار بعد الاصلاح

با سب خورانیده باشد دوای حیضی و چالاکی و دواع مرض

سر دی سپ از جهان سینه بو سنبالا کاسر طلوعی خام

لنگی و از صاف کرده

کاسنی ... [illegible] یعنی سیاه ... نمک لاهوری ... آب ... شده

یکجا کرده نگاه دارد بعد خوردن همراه آرد جو بقدر یک چهار نخود خوردن آشامیده

الصادق در موسم گرما که ... شدید ... آب ... [illegible] ... اجزای

نمکشاه الصادق در موسم گرما همراه ... [illegible] ... آب بخورند

آرد جو ... کشمش بریان کرده کوفته شکر ... [illegible]

ممزوج کرده بعده صبح خورانیده فایده کلی شده

مصالح حرارت یعنی که گرسنگی و خوردن آب زیاده می شود ... [illegible]

خوردن علاج ... شود اما بعد خوراندن ... مصالح فایده ... ضرور ... [illegible]

بی تامل در هر موسم ... [illegible] ... که اجزای بسیار ... برای

... [illegible] ... آنکه ... آب ... [illegible]

... شود ... بعد از آن ... [illegible]

... بعد ... [illegible] ... الله ... [illegible]

اجزای اینها این یک حب است که کوفته بالا رو بخورد به صبح به دینه الصاف بیکل

گردن دو مثقال [illegible] یوزن مثقال قند کیسه هم تا [illegible] عسل [illegible] گوشه

با قند اسب [illegible] صالح شود [illegible] شود هم جهار [illegible] دانه جو [illegible]

این یک حب است [illegible] الصا [illegible] یوزن چهار مثقال [illegible] یوزن الصا

ثلج یوزن الصا با و برگ یوزن الصا اجزای یوزن الصا کلا این [illegible]

دو مثقال [illegible] ایمه اجزا را یوزن مذکور کوفته [illegible] حبه [illegible]

برای [illegible] کلان این حب یوزن صدر دو جزء [illegible] شب [illegible]

شل شود [illegible] جزء ۷ [illegible] مسده بالا رو [illegible] بخورد

[illegible] صبح [illegible] بخوراند [illegible] ۳ روز [illegible]

[illegible] دادن [illegible] الا که [illegible] و مانده شود

تا گرم [illegible] گرفته باشد این حب را [illegible] بخوراند [illegible]

[illegible] یوزن جهار مثقال [illegible] یوزن دو مثقال [illegible]

[illegible] تا [illegible]
[illegible] یک مثقال [illegible]
مثقال [illegible]
اجزای اینها

یا و انار او دیگ یا و انار یا بن شفا که یک صد و یک لو یک جل و روغن

بهبولدار نیسه اجرا که قابل کوهی و سخن سپ کوهیه سخنه یکی گیند و

یا عرق یا بن حب بوزن شش جلوس نسبه بدارد عدد احدی حب

یک حب بخوراند اگر در علامت خوراندن التعاق شود روز یکه

حب بدید و آنها بدید و خالصه چهار و شش ابریشمی بماند الصا

نسخه جز تنبا کو یک یا و اخوان یک انار سوسنه یا و انار مرج سرخ

یا و انار یا و بهر یک یا و انار سیحی یا و انار ملدهی نیم انار یک یا و انار

برگ رسید یا و انار برگ اگوان مقصد و مقعد و برگ را

کوفته ممزوج نموده در ظرفی کلان کمی بدارد و اندک زمین را

کنده ظروف سربسته بدارد که روی ظرف بالا باشد

بعد از آن کمی بدارد و اندک زمین را کنده ظرف سربسته

کنده ظروف سربسته بدارد که روی ظروف باشد و بعد از آن

مردمان را

بعد از آن مرداسنگ را در آن مشتاب کردن گویند چونکه از اول
مرداسنگ ظروف بر شود و گرم در آن مصالح سعد بول کردن
مردم در آن شوره چه مدار و آب را تون جای بلوری حمدی
ما مثلب بد سنگ معاصد و لواز سداده باشد یعنی شنه و زید بدو
سنگ دو بیرون الصاغ کف انار بک حرارتی و نمک انار
اجزای دو نبات سنه و کل حکمت شوده شب تمام شب
در میان آتش او را سوختن دهد چون صبح شود از آتش برآورده و از
کل نبات بیرون کرده در ظروفی بدارد و بعد از آن صبح و شش ار
گلکار بودن شمس فلوس برای آنکه شو کرده کهربا بطور معاصد و لواز مذکور
الصاق مصالحه چون بحد رسیده سیم مساله کف با و انار اجزاء
با و انار بوتک مره با و انار بوتک مره با و انار نمس انار
کالی بزی نیم انار سیلاه نمک سیم انار نمک حرارتی با و انار

برای ماء انار به تحقیق یعنی بگویند ماء انار ملس ماء انار تیلکی ماء انار

کمون نیم ماء انار ماء ترنج ماء انار ماء آلو ماء انار همه را کوبیده

یکی کرده بدارد و بعد از خوراندن دانه صبح تا شام تا بیست و یک روز

شش فلوس چند اوقیه موجب نوکه الا مذکور شد بسیار دو وقیه

یکی ۴ روز تواتر مدت سه روز موقوف تا الطاف الهی یک بار

آخوریب سم انار ملس سم انار ترش سم انار انار ایجی نصف یک من

و نصف جام باشد یک یک را کوبیده یکی کرده بدارد و همراه مستو

خوردن سم ماء و بعد دانه شام تا صبح نداده باشد به مسوده علاوه

للصابر بصالح خیر کلوچکی ماء انار آخوریس یک انار تا تم یک انار

یک یک

کاله اسی سم انار زنجبیل ماء انار هیلا ماء انار هیلا مول ماء انار و

ماء انار تخم سوده ماء انار ترنگ سیده ماء انار تک سیاه ماء انار

سوتف سم انار یک یک اجزا را یک یک سوده حبه مرحوم بسوده

برارد

۸۲

چهار و بوزن سه کنو با سنو بخورانند انصاف اینست چرو نیم سهم هره بهره

اول الا بیل پیلا پول گو هیچ زرد چوب اجوزن سوبه یک ساله

سوبف مانند که هر یک را مساوی کرده کوفته یکی کرده نگاه دارند

و بوزن چهار سش جلوس مد شنو سفوفه هند الفاسار حریک اماله

احمدی مهره کلان الفا چکوب کرده ما یک امار یک حو رد

و داخل فی سامل ساحه نخورده امار اسعه داده هر بیش با سه حوش

خوردن و مد صحی بوزن چهار جلوس با سنو اسحه ازان بر اورده سهداده باشد

الفاسار چرو بسیار نیم کاه و داله که حلقی بوده باشد سحی بوزن

و دو امار یک بوزن و دوایار در ظرف گلی در سر گل حکمت نموده و در میان اتش

نهند که دارد و نشسته در اتش ماندن و بر صحی ار و چون شد که سوخته

شد اسرده نموده و هر یک ماش نسخه ببار و بعد ازان

ماست کلان یک باشد و نیم چهار رمی داده باشد و اگر رمی کند

و اگر کرم می کنند ارباب کم باشد تو الصا برای حضرات بابی علی قاسم خان ارحم

نوشته برای یک [illegible] روح [illegible] اما احوال یک [illegible] نوشت کرده

یک [illegible] با که نصف [illegible] جان [illegible] حلال صبح [illegible] الصا کرده

اول [illegible] درباب [illegible] چون دید بعد [illegible] او [illegible] کرده [illegible] نماید

و دیگر همه حضرات [illegible] نمودن [illegible] اسعوف کرده [illegible]

یکی ممروح کرده [illegible] صبح [illegible] و [illegible]

داده باشد الصا مصالح حضرات علی قاسم خان حرم که می گفتند که [illegible]

این برای همه حال [illegible] اما در این [illegible] او [illegible]

و هر [illegible] باشد [illegible] خواهد بود و در این مصالح هم زیاده خواهد کرده

و [illegible] هم زیاده خواهد شد [illegible] یک [illegible] بودن [illegible]

[illegible] بودن [illegible] یک [illegible] بودن [illegible] ممروح کرده

[illegible] باشد [illegible] نسخه باشد یک [illegible] و اگر بودن [illegible]

در همه ایام برای هم مسهل ایارج داده باشند معالجه [illegible] معالجه صرع و [illegible]

گاه [illegible] از صرع [illegible] [illegible] سحر [illegible] شده [illegible] ایارج [illegible]

[illegible] هم ایارج [illegible] [illegible] ایارج سوسنه [illegible] هم ایارج [illegible] هم ایارج [illegible]

[illegible] ایارج [illegible] [illegible] [illegible] سیره [illegible] [illegible] داده ایارج

[illegible] اند [illegible] اند [illegible] [illegible] اندرون [illegible] داده

[illegible] [illegible] نگاه دارد [illegible] [illegible] داده باشند [illegible] [illegible]

[illegible] ایارج برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ایارج [illegible] داده ایارج [illegible] داده نگاه دارد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] داده باشند معالجه [illegible] صرع

[illegible] [illegible] [illegible] ایارج [illegible] هم ایارج [illegible]

[illegible] هم ایارج [illegible] هم ایارج [illegible] هم ایارج [illegible]

هم ایارج [illegible] [illegible] [illegible] هم ایارج [illegible] هم ایارج برای

[illegible]

ادویه که [illegible] انار ترش هم انار آلو هم انار [illegible] و انار [illegible]

[illegible] کرده [illegible] نگاه دارد و آب [illegible]

[illegible] در [illegible] مذکور خوب کرده [illegible] خوردن نگاه دارد

چون آب [illegible] خشک شود [illegible] دارد [illegible] الاحتیاج هرگاه

بخواهد خواه [illegible]

[illegible] خواهد [illegible]

[illegible]

از [illegible]

دو [illegible]

[illegible]

[illegible]

هم انار [illegible] هم انار [illegible] هم انار [illegible]

که حرارت تا سکه دوزن قابل منعوف است منعوف شود و بعد منعوف شود

هر تکه را ممزوج کرده نگاه دارند و بوزن چهار مثقال هر صباح ناشتا میداده باشند

و بعض حکما گفته اند که دوزن مثقال سیم سوده الصا [illegible] با آب سیم انار

کالی دوسیر با آب انار زاری نیم انار ترش الصا [illegible] نیم انار [illegible]

با آب انار [illegible] نیم انار بزرگ [illegible] نیم انار تکه خوردی تکه انار

اول از این اجزا زاری و تکه را علیحده بدارد بعد از آن دیگر همه اجزا

در آب اندازند بر آتش نهند چون آب و روان جذب شود فرود آرند

نیم را لیسانند و در میان ساییدن زاری و تکه را با هم و بوزن

چهار مثقال نوبت همراه ستو داده باشند تا الصا [illegible] تکه انار

تکه خوردی تکه انار زاری جام و تخم تکه انار بهشتی سول چهار انار

جوارش انار بزرگ را جوش دهند و در میان جوارش

بیاموزند و شفته ساختن و تکه نعمه بقدر با آب انار [illegible] میداده باشد

مو و در ریکاب [illegible] سفیداب و نیل را نیم [illegible] از [illegible] صاف کرده [illegible] باشد [illegible]

مصالح حل با لعاب [illegible] گر مرکب [illegible] سیاه کنی [illegible] با زنگار [illegible] سبز [illegible] هو

سفیداب نیم [illegible] و احوی نیم [illegible] و کرم نیم [illegible] مرکب سیاه [illegible] و انار سره [illegible] و انار

سبز [illegible] و انار [illegible] نیم [illegible] سیم [illegible] یک انار [illegible] گوید [illegible] سوده

[illegible] صحبت [illegible] بعد [illegible] حل [illegible] کرده [illegible] که سوده [illegible] تا الحال

جهت [illegible] که [illegible] سیاه [illegible] شود [illegible] اگر [illegible] یک سیاره

[illegible] باشد [illegible] و [illegible] حل [illegible] در [illegible] کرده بود [illegible] و [illegible]

[illegible] باید [illegible] اگر [illegible] یک [illegible] یک [illegible] یک انار

احوی یک انار [illegible] سبزی نیم انار کوچک [illegible] را [illegible] یک [illegible] و احوی [illegible]

سبزی را [illegible] صاف کنند [illegible] باید [illegible] و در [illegible] باید

ورق های انگور را [illegible] گرده [illegible] و بالای آن [illegible]

و چند دانه کوچک [illegible] برگ [illegible] و بالای آن برگ انگور [illegible] آ

مرارد

نگاه دارد و بالای آن بد شود اما مذکور شده بار سه از برگ انگور بگذارد

و پس بعضی صورت شد همه را حرارت کو یعنی بالای برگ مذکور شده و در سایه بنشاند

تا اینکه ظروف مخموری بشود چون اجزاء او برگ هیچ باقی نماند مجددا از آن

بر باقی سرپوش نهاده ابکی با گل فتیله مضبوط شود چون بعد گذرد

که اندیشه عمده شدن باشد پس زمین ایجا گذرد و در پس از ایمر

با اینکه معمور سازد و در آن باقی مذکور را بگذارد تا اینکه اکثر شود

این را در آن باقی و بعد از آن باقی را از آن بیرون آورده و چراغ

مذکور که شوجه و سیاه ملک سفید بوده باشد همه را در یک ظرف باید

سر آن به بست گند نموده احتیاط بدارد و هر روز صبح بیس از این اوقات

چند روز بخورد و مدت نوزده شب خلوص با ستو سید اده باشد الله المعالج

اسب ناقواد و در هر مرض که معمول معلوم می تواند شد ملک شاه بسمل

ربیع ساعه الله مال کنع اله سنکر کنا سلا کرل کنف لها سیر سلا

الف الف الف الف الف الف الف الف

سنبل الطیب سداب زیره کرمانی اجوزبن کافور اسطوخودوس هیل [illegible]
(از هر یک چهار دانگ)

ریوند کوکنار [illegible] [illegible] حب افیون اوراق سیاه دانه
(چهار دانگ)

شیح درمنه [illegible] اکون [illegible] هر یک را کوفته بیخته [illegible] کرده بقدر

سه نخود [illegible] حب ساخته نگاه دارد عند الاحتیاج در هر روزی [illegible] از آن

مستعمل باشد [illegible] دو سه روز دوام [illegible] حب [illegible] باشد

و اگر [illegible] نباشد [illegible] بیخ [illegible] زخم شود

در [illegible] صبح و [illegible] باشد [illegible] شده

در [illegible] دادن [illegible] مناسب [illegible] هزار [illegible] و [illegible] را [illegible]

دو [illegible] دو [illegible] دو [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] کرده [illegible]

[illegible] صبح [illegible] داده

از هر یک [illegible] صبح [illegible] اثار

ابن ابرا

این هر دو را مره کوفته نرم کرده به احتیاط در ظرفی کرده نگاه دارد و بعد از آن

هم آنها را صبح ناشتا از آن وقت شب هم آنها را حمام بعد از آن مسحوق را بدهد

الصار نسخه مذکور که این نسخه به دست خود داده‌ام و تجربه رسیده است

آهن ازرق [illegible] اجزاء [illegible] هره کلان مرچ سیاه بلگ سیاه

اسبک اول اجزای کوفتنی را کوفته بیخته کند و بعد از آن سنگ را

اندک کوفته از حد قطره آب داده ملایم شدن و دیدن بعد ان

در سرکه چندی سال خورده باشد این همه اجزا را در ظرفی نگه دارد و سرش را

بسته باشد که در آن باد نرسد و تمام شب بسته باشد و بعد از صبح آب را

بقدر نیم [illegible] تا سه نخود داده باشد اما سرکه را بقدر بدهد که همه اجزا

او را خراب نماید فقط

~~مصالح است که در [illegible] بدهد [illegible] الحاق [illegible]~~

زمین [illegible] داده [illegible] بدهد [illegible] مصالح زاده [illegible]

روند باید تا شود از [illegible] سنان حاجت که اگر [illegible] روند و مار [illegible] محکم کرده

مانده شود اما [illegible] در کمال باید تا اگر [illegible] الحق رفع باید تا شود

تمام [illegible] نورن [illegible] زرد چوب [illegible] [illegible] و نورن الصا

کوفته بیخته یکی کرده بخوراند اسعد یک خوراک [illegible] اگر زیاده باید

به اسب بوده باشد روز دیگر [illegible] وداده اسب را کمتر داده الصا

افیون نورن نیشن باشد در [illegible] شیره وارد [illegible] ومار [illegible] ندرد

و بر اسب سوار شود اگر [illegible] تمام [illegible] و قصد [illegible] دوم [illegible] شود

بکند مانده شود الصا کوکل نورن [illegible] یک [illegible] نورن یک [illegible]

همراه او شده [illegible] رفع باید تا [illegible] [illegible] الصا [illegible] و یک [illegible]

مساوی الورن با [illegible] بیخته [illegible] باید [illegible] الصا

[illegible] نورن [illegible] [illegible] نورن الصا [illegible] نورن الصا [illegible]

[illegible] نورن الصا [illegible] کوفته بیخته [illegible] بدهد

یک خوراک [illegible] الصا افیون [illegible] نیشن باشد زرد چوب [illegible]

[illegible]

۸۷

نیم کوفته بوزن چهار سیر با آرد نخود سرشته آب کمی کرده تا [illegible] کلال

نمک خوراک باید و بعد [illegible] خورده شود و خوراک بسیار زود تا الحال [illegible] سه بار

[illegible] سیاه [illegible] را بوزن چهار چهار مثقال کوفته بیخته ممزوج بوده [illegible]

باید و [illegible] الحال [illegible] حب [illegible] حال

[illegible] شده [illegible] اگر اندک فتیله کنند و

نمک [illegible] الحال [illegible] سیاه [illegible] چهار سیر [illegible]

چهار سیر [illegible] ممزوج [illegible] کرده کوفته

[illegible]

[illegible] شده [illegible] در حال

حال [illegible] چهار [illegible] سیاه [illegible] نمک [illegible]

[illegible] نمک ممزوج کرده [illegible]

الحال [illegible] اگر [illegible]

کاری خواهد بود الحاصل سمعت که عمل قصابیست که اگر چنین کنند

هیچ گاه اسب را ماندگی روغنی نماید یعنی چون کسی پیه سال گوسفند

بگیرد و در میان آن پیه گاو مغز و ... البوریه گداز کند و همان صورت

گرم گرم بر تمام بندهای اسب بمالد و در جایی که هوا مطلق نرسد

اسب را بند بکند بعد از سه روز از آنجا اسب را بیرون آورده

در شعاع آفتاب ببندد و از گل او گلهایش را پاک برآورده بر تمام

اعضایش بمالند و وقت ... از نهی تمام بدن اسب را چرب باشد

و پاک کنند ... [illegible] ... باید ... که ابزار خورانیده

دو ... سه مرتبه هم اگر زود ... نشود ... [illegible]

سوها که ... [illegible] ... بر سر

اجزا را در سنگی گاو ... [illegible] ... که اول ... [illegible]

مالد ... [illegible] ... مخلوط

۸۸

بلا مدد است شیخ شده از برجه برد و بعد کل حکمت هم حرکت منظم کرده بعد و

در میان آتش و غبار کنند و تمدد از آنکه حرکت توجه شود و چون آتش غبار سر شود

و آن توجه خاک سیاه کرده‌اند در میان شاخ بر او داده سر شده

مدارد و عبدالاحاج نوری ۳ ماه همراه او رسید و بعد اله

بود آن دفع نماید تا که از بعد شد نوکه سر از نوشته کل برج

ماه و بر یک بیش مبلا محول کوشش احوال [illegible]

[illegible] ٤ [illegible]

هر یک را کوه منحنه نی کرده بدارد بقدر تا وا نار بعد وانه که صبح همراه شنو

بخود بخوراند خالصه و دو کبری بر او ما صحت یعنی رفع ماندگی هر یک دور

حرکت بلند و متعوف که پیش مضایع از سینه سد هم کاف

علاج آنچه و سکت ارتداد است مال و عادت لطف کرده باشد و آنکه اول حرکت

متکرر شده باشد و بعضی گفته اند از سعهٔ مسامات بند آید خون و در علاج سیلان

بول است شوره خیار بلوس جوارش تخم ها و شوکران بکوبد بکی کرده

خوراندن الور منسات جو ... الصافر است اگر بول خون شکر کرده است

او را الوزن و دو طلوس کفله می داده باشند تشن دایم صبح ها الصا

علاج شدن بول است آب سوار شکر ... و الوان گرسنه خوراند

و اگر در مزاج است گرمی خواهد بود در آن هنگام حرارت حرارت شدن

ضرورت الف علاج بند شدن بول است نوط با شمعلوقی ترسیمانی

و تر خیار شب سوسند بعضی بسازی الور منسات خوراند و الصا

در بند شدن بسر بول است در سبح مثانه حاب و در چشم جب است

شوره را ساسده شل الحس اندک تکشند و فرح نشاه را در سکه بده

اسکر و درباره است بدید و او شی ترکو کرد از حرارت ... واسو ...

باست بند ... الصالحه کم در بند شدن بول است بخواند گوشه

توان خیار بلوس کتک الف الف ... حرارت توان الف کشونع توران الف الف

بوزن الفا مثقال بوزن الفا مثقال بوزن الفا مرجان شاه بوزن الفا

سنجری بوزن الفا [illegible] بوزن یک [illegible] کتان [illegible] بوزن دو فلوس

سفوف چهار فلوس [illegible] سوده بوزن الفا [illegible] بوزن الفا

باسم [illegible] کرده نگاه دارد در وزن [illegible] چهار فلوس صبح ناشتا [illegible]

بخورانند [illegible] وقت [illegible] الفا [illegible] شدن اول [illegible]

گوشت [illegible] در میان [illegible] کرده [illegible] بخورانند الفا

[illegible] در میان [illegible]

[illegible] بخورانند الفا علاج [illegible]

سفوف [illegible] چهار فلوس

[illegible] علاج [illegible]

دیگر [illegible] در میان [illegible]

[illegible] کرده [illegible] بخورانند

و اسب را بر پالان و دور کبر وانداز ایضا علاج بند شدن بول اسب سوخته

ببیجد و در میان روغن ماده گاو و سفوف نموده اسبچه گولی بمقدار

گنار حفلی به بندد و حب. از آن در مقعد اسب گذارد فی الفور

والا حب دیگر هم در مقعد او در مده ایضا علاج بند شدن بول اسب

ستو سوخته را سائیده گولی بسته در مقعد اسب اندازند و

دیگر جا دیده شد که با مصری و سوخته ستوی از آن گولی بسته در مقعد اندازند

ایضا علاج بند شدن سرگین اسب گنجور و نمک گرفته از هر یک

چهار چهار ماشه با آب سائیده اسب بخورانند ایضا بند شدن بول اسب

نقطه سکت شکست انگشت بر چهار سم اسب بنویسند

فی الفور مشتاب خواهد کرد ایضا علاج دفع بول خون اسب

خود شهد و بصل و اندکی از هر یک پنج مثقال گرفته با آب سائیده

بخورانند ایضا علاج لبد شدن اسبچه اسب ملیله و اصل السوس و

... دار